

عرب محمد سید دریم در صد چو که دکان کانی
 میران سر از خدا طلب کنم علم بر تو که شد در جوانی
 زان علم که کنیز معلوم تا در کجای عشق را سخن کانی
 هر حرف از لفظ شایسته که علم شریف عشق دانی
 سوغت ضایع از چو دست هم علم جان و دم معانی
 از دفتر خدا در دست حریف این چهار کتیب جهانی
 چون قرص خورشید ظاهر منور است با سحر کانی
 نقش جهان کاش درونی بنام و عیان در هم نهانی
 از کتب طبع بدست او کرم نه از کجای کانی
 ما دیده سر رویش دید ما دیده رسم سخن ترا دانی
 سینه جویافته روی بشند جوار از کجای کانی
 زان سر که در دست کجای در طاعت او کنگر کانی

۱۰۲

جز سوغتش دلا از مغزش
 چون نذر کنی بی کتیب دانی

ساقی زنده بود رسم کانی بکند اسکت ز سر کانی
 بنی چهره زردم در در کنگر در جام شاد از سخن دانی
 بختی ببارز با دانه سپهر کهن ز نور دانی
 شب تا بجز بر آستان استم بر مکان پاسبانی
 بار زار است بنام کانی صد بار که ز در بر دانی
 که خضر و یار با در کانی سر خطبه است از کجای دانی
 دانش کس که غم بر کانی ظاهر کند علم نهانی
 جز ز که عقلت بر لاشه

افصاح همه بود ز باغی

لکن بر او عهد جوانی که نشد در کتیب از کجای دانی